

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال هفتم، شماره ۲۶، زمستان ۱۳۹۴

صفحات: ۱۰۷ - ۹۵

تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۱/۱۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۷/۱۶

رویکردی روان‌شناختی به شخصیت زن در شاهنامه فردوسی

نسرين داودنيا*

ناصر سراج خرمي**

علی اکبر جولازاده اسمعیلی***

چکیده

به طور کلی در شاهنامه حدود بیست زن نقش آفرینی می‌کنند که اکثر آنان در دوره پهلوانی می‌زیند. از جمله این زنان می‌توان از تهمینه و گردآفرید نام برد که هر دو در روند داستان رستم و سهراب مؤثر بوده‌اند. در این پژوهش با رویکردی روان‌شناختی و از دیدگاه کارن هورنای و زیگموند فروید شخصیت تهمینه و گردآفرید بررسی شده است. یافته‌های اساسی پژوهش بیانگر این است که تهمینه بر اساس نظریه هورنای تلاشی شدید به کار می‌گیرد تا با تصاحب رستم در قالب شریک زندگی مقتدر بر اضطراب اساسی و نیاز به ایمنی فایق آید و در فراق رستم با جایگزینی سهراب به دنبال برآورده‌سازی این نیاز است، اما با مرگ سهراب نه تنها از این وضعیت رهایی نمی‌یابد، بلکه سبب عدم توفیق وی در گذر از مراحل سوگ شده و در نهایت منجر به مرگ زود هنگامش می‌شود. گردآفرید نیز به نظر می‌رسد با توجه به نظریه فروید، عقده الکترادر وجود او سبب شکل‌گیری فراخود ناقص شده، در نتیجه با توسل به مکانیسم دفاعی شبیه‌سازی مردانه و با روش‌های انتقامی زنان علیه مردان سعی می‌کند با اعتراض به جنس مذکر برتری خود را بر نوع مرد به اثبات برساند. مهم‌تر از آن با فرار از نگاه دون مردانه علیه زن، می‌خواهد از زنانگی خود بگریزد، اگرچه حتی به قیمت نفی ویژگی‌های اصلی زنانه‌اش باشد. این در حالی است که در پایان با بازگشت به شخصیت واقعی خود (استفاده از ویژگی‌های زنانه) در نبرد توفیق بیش‌تری می‌یابد.

کلید واژگان: شاهنامه، تهمینه، گردآفرید، زن، روان‌شناختی.

* دکتری زبان و ادبیات فارسی، مدرس دانشگاه فرهنگیان، دزفول، ایران. (نویسنده مسئول، ایمیل: n.davoudnia@yahoo.com)

** استادیار گروه روان‌شناسی، واحد دزفول، دانشگاه آزاد اسلامی، دزفول، ایران. (dr_saraj@yahoo.com)

*** کارشناس ارشد مشاوره و راهنمایی، شاغل آموزش و پرورش دزفول، ایران. (joulalaali@yahoo.com)

مقدمه

بی‌شک ارتباط تنگاتنگ بین ادبیات و روان‌شناسی سبب خلق بسیاری از مفاهیم روان‌شناختی شده است. «بسیاری از روان‌شناسان برجسته، نظریه‌های روان‌شناختی خود را بر پایه‌ی آثار ادبی ارایه نموده‌اند. مفاهیم اصلی روان‌کاوی اغلب به ادبیات مربوط می‌شوند و یا ریشه‌ای ادبی دارند یا نام شخصیت‌های داستانی‌اند (عقده‌ی ادیپ، نارسسیم) و یا نام نویسندگان آثار ادبی (سادیسیم - دگر آزاری - از نام سارکی دساد نویسنده‌ی فرانسوی قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸، مازوخیسم - خود آزاری - از نام لئوپالد وان راگر - مازوک داستان‌نویس قرن ۱۹ اتریشی گرفته شده است. روان‌کاوی با بهره گرفتن از ادبیات خود را نام‌گذاری می‌کند. پس ادبیات خارج از روان‌کاوی نیست و به همین دلیل در مورد «کاربرد» روان‌کاوی در نقد ادبی باید تردید روا نداشت که روان‌کاوی بیرون از ادبیات نیست که به آن اعمال شود. روان‌کاوی و ادبیات رابطه‌ای دو سویه دارند و بر یکدیگر پر تو می‌اندازند. روان‌کاوی را می‌توان «ناخود آگاه ادبیات» نامید. روان‌کاوی رهیافتی است که به رغم بیگانگی بودنش، برای ادبیات و منتقدان ادبی بسیار آشناست» (پاینده، ۱۳۸۲: ۲۲).

ارتباط بین ادبیات و روان‌انسان، امری بدیهی است و نیاز به اثبات ندارد. این ارتباط، «همواره از کیفیتی متقابل برخوردار است. روان‌انسان، ادبیات را می‌سازد و ادبیات، روان‌انسان را می‌پروراند. دریافت‌های روانی انسان، به جنبه‌هایی از حیات طبیعی و انسانی نظر می‌کند و مایه‌های آفرینش ادبی را فراهم می‌آورد؛ از سوی دیگر، ادبیات هم به حقایق زندگی نظر می‌کند تا روشنگر جنبه‌هایی از روان انسانی باشد و در همین رهگذر است که نقد ادبی و روان‌شناسی، علایق مشترکی پیدا می‌کند. حیات انسان و مسایل آن، ریشه‌هایی ثابت و مشخص و تغییرناپذیر دارند. آنچه تغییر می‌کند، مظاهر حیات انسانی است. شاعر و ادیب از یک زاویه‌ی دید و روان‌شناس از زاویه‌ی دید دیگری به حیات انسانی می‌نگرند، اما وجه نظر و توجه هر دو یکی است. یعنی هر دو، حیات انسانی و مظاهر آن را مورد توجه قرار می‌دهند و هر کدام به گونه‌ای، کنج‌کاوی خود را معطوف به خیال، افکار و عواطف و احساسات و مسایل روحی و روانی انسان می‌کنند» (امامی، ۱۳۷۷: ۱۲۹).

شاهنامه فردوسی یکی از آثار بزرگ جهانی است که شخصیت‌های بسیاری در آن نقش آفرینی می‌کنند. با بررسی روان‌شناختی شخصیت‌های آن می‌توان با روحیات و ویژگی‌های رفتاری ایرانیان و مللی دیگر که در آن از آن‌ها سخن به میان آمده است، آشنا شد. فردوسی در شاهنامه شخصیت را به سه گونه توصیف کرده است: یکی؛ توصیف صریح و آشکار که در این گونه توصیف، شخصیت درونی فرد به صورتی آشکار ترسیم شده است. مورد دوم، توصیف رفتاری که در این مورد فردوسی با توصیف ویژگی‌ها و نشانه‌های رفتاری شخصیت‌ها زمینه شناخت آنان را فراهم کرده است. مورد سوم ترکیبی از دو است.

مقالات و تألیفات بی‌شماری درباره شاهنامه فردوسی نوشته و از دیدگاه‌های مختلفی به آن پرداخته شده است، اما از منظر روان‌شناسی شخصیت، آن چنان که شایسته اثر گرانقدری چون شاهنامه است، بدان پرداخته نشده است. در بعضی از پژوهش‌ها جسته و گریخته به تهمینه و گردآفرید اشاره شده، اما

آثاری که صرفاً شخصیت آنان را مورد بررسی قرار داده باشند، اندک است که به آن‌ها اشاره می‌شود: در سال ۱۳۸۵، محبوبه پاک‌نیا در پژوهشی با عنوان «خوانشی از زن در شاهنامه» به صورت کلی به حضور زن در شاهنامه پرداخته و از جمله به گرد آفرید و تهمینه اشاره شده است. هم‌چنین بهار مختاریان در پژوهشی با نام «تهمینه کیست؟» به بررسی اسطوره‌شناسی تطبیقی شخصیت تهمینه پرداخته است. سعید حمیدیان هم در کتاب هنر و اندیشه فردوسی در سال ۱۳۸۷ فقط به معرفی آنان اشاره‌ای داشته است. در این بررسی نگاهی روان‌شناختی به شخصیت آنان شده که تازگی دارد و تاکنون بدین گونه نقد نشده‌اند. حال این پرسش پیش می‌آید که در خوانش پیش رو تهمینه و گرد آفرید با توجه به حضور کم‌رنگ و تظاهرات شخصیتی که فردوسی از آنان در شاهنامه ارایه داده با کدام نظریه‌های روان‌شناسی همخوانی دارند؟

تحلیل شخصیت تهمینه بر اساس نظریه کارن هورنای^۱

تهمینه به گفت خود دُخت شاه سمنگان است که از دور وصف شجاعت‌ها و دلاوری‌های رستم را شنیده و ندیده عاشق جهان‌پهلوان ایران شده است. وی «نمونه‌ی عجیب شهامت و جسارت است» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۲۱۳). در نیم شبی که قضا و سرنوشت رخس، اسب رستم را به شهر سمنگان کشیده، رستم نیز ناچار برای یافتن اسبش میهمان شاه سمنگان می‌شود و دعوت وی را می‌پذیرد و در کاخ وی ساکن می‌شود، و تهمینه «اکنون می‌داند که رستم تنها یک شب در منزل آنان میهمان است و فردا به محض یافتن مرکب گمشده از آن جا خواهد رفت. پس با چنان اشتیاق غریبی در این فرصت کوتاه راهی جز تسلیم نیافته است:

یکی بنده شمعی مُعَبَّرا به دست خُرامان بیامد به بالین مست
 پس بنده اندر یکی ماه‌روی چو خورشید تابان یکی ماه‌روی
 روانش خرد بود و تن جان پاک تو گفستی که بهره‌ندارد ز خاک
 از رستم شیر دل خیره ماند برو بر جهان آفرین را بخواند
 پرسید از تو گفت: نام تو چیست چه جویدی شب تیره، کام تو چیست
 (فردوسی، ج ۱/ ۴۶۴: ب ۹۲-۱۰۲)

رستم نام و نشان وی می‌پرسد و دلیل حضور وی را در شب تیره بر بالین خود می‌پرسد. تهمینه که آمده تا با «زیبایی حیرت‌انگیزش، جسمش و غرورش که به بلندای البرز کوه است، همه را یکجا به رستم بسپارد» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۲۱۳)، این گونه با صلابتی خاص و غرور می‌گوید:

به گیتی ز شاهان مرا جفت نیست چو من زیر چرخ برین اندکیست
 ز پرده برون کس ندیده مرا نه هرگز کس آوا شنیده مرا
 به کردار افسانه از هر کسی شنیدم همی داستانت بسی

۱. Karen Horney

که از دیو و شیر و پلنگ و نهنگ نترسی و هستی چنین تیز چنگ
شب تیره تنه‌ابه توران شوی بگردی در آن مرز و هم بغنوی ۲
چنین داستان‌ها شنیدم ز تو بسی لب به دندان گزیدم ز تو
(فردوسی، ج ۱/۴۶۴-۴۶۵: ب ۱۰۳-۱۱۴)

تهمینه در ادامه به رستم می‌گوید آرزو داشتم که روزی ترا دیدار کنم. خداوند روزی ترا در این شهر قرار داد و من کام دل یافتم. اکنون اگر تمایل داشته باشی مال تو خواهم بود. و برای رستم سه دلیل می‌آورد یکی این که من عاشق تو هستم و گواه من این که خرد رازیر پا گذاشته‌ام. دیگر این که شاید پرودگار از تو فرزندی به من بدهد که چون تو باشد. سوم این که برای یافتن رخست سمنگان رازیر پا خواهم گذاشت.

یکی آن که بر تو چنین گشته‌ام خرد را ز بهر هوی کشته‌ام
و دیگر که از تو مگر کردگار نشاند یکی کودکم در کنار
مگر چون تو باشد به مردی و زور سپهرش دهد بهره کیوان و هور
سدیگر که رخست به جای آورم سمنگان همه زیر پای آورم
(فردوسی، ج ۱/۴۶۵: ب ۱۱۵-۱۲۰)

کارن هورنای^۱ نیاز به ایمنی^۲ و نیاز به ارضاً^۳ را به عنوان سایق‌های همگانی که دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای هستند، مطرح می‌سازد. اما آن‌چه در نظر هورنای نقش اساسی در تعیین شخصیت افراد دارد، نیاز به ایمنی است. که منظور از آن، داشتن امنیت و رهایی از ترس است. بر این اساس، رشد شخصیت بهنجار در گرو تجربه‌ی احساس امنیت و رهایی از ترس می‌باشد. عدم تأمین این نیاز سبب بروز اضطراب اساسی می‌شود که ریشه‌ی روان‌رنجوری است. این اضطراب به صورت احساس فراگیر، مخفیانه و فزاینده‌ی تنهایی و درماندگی در یک جهان متخاصم تعریف می‌شود. از دید هورنای افراد مبتلا به اضطراب اساسی دارای احساس‌های بی‌کسی، درماندگی، بی‌ارزشی و حقارت می‌باشند. این‌گونه افراد برای حل مشکلات شخصی خویش از راه‌های غیر منطقی استفاده می‌کنند که هورنای تحت عنوان نیازهای روان‌رنجوری از آن‌ها نام می‌برد. از جمله این نیازهای روان‌رنجوری، «نیاز به داشتن شریک زندگی مقتدر» است (شولتز و شولتز^۴، ترجمه کریمی و همکاران، ۱۳۸۴: ۱۷۹).

آن‌چه تهمینه در ابیات بالا به آن‌ها اشاره دارد که زمینه‌ساز علاقه‌ی او به رستم شده وصف رشادت و پهلوانی‌ها و شجاعت رستم و در یک کلام اقتدار او بوده است. به عبارتی تهمینه در تلاش برای برآورده‌سازی نیازی بوده که هورنای از آن به «داشتن شریک زندگی مقتدر» نام می‌برد. تهمینه فکر می‌کند حاصل ازدواج او با رستم یا خود رستم است و یا حداقل فرزندی به‌سان رستم مقتدر و زورمند

۱. Karen Horney

۲. safety

۳. satisfaction

۴. Schultz & Schultz

که او می تواند به وسیله او به اهداف خویش برسد. رستم که سخنان دلپذیر و اشتیاق تهمنه را شنید به دنبال موبدی فرستاد تا از راه معقول و موجه تهمنه را از شاه سمنگان خواستگاری کند. در همان شب عقد آنان بسته شد و تهمنه دلداده به دلدار خویش رسید. تهمنه «در ضمن آینه‌ای است برای بهتر نمودن بزرگی رستم و به خصوص جاذبه‌ی مردانه‌ی او از نگاه زنی این چنین بزرگ و بلند نظر» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۲۱۴).

صبح هنگام، رستم شهر سمنگان و تهمنه را ترک می کند در حالی که با هیچ کس در این باره سخنی نمی گوید. نه ماه بعد تهمنه پسری به دنیا می آورد و نام او سهراب می نهد.

چو نه ماه بگذشت بر دخت شاه یکی کودک آمد چو تابنده ماه
چو خندان شد و چهره شاداب کرد ورا نام تهمنه سهراب کرد
(فردوسی، ج ۱/ ۴۶۷: ب ۱۵۵-۱۵۷)

چون سهراب نیرومند و بزرگ می شود، جوای نام پدر و تبار خویش برمی آید و از مادر اصل خویش می پرسد. تهمنه که تاکنون اصالت سهراب را پنهان می داشت، از سخنان گستاخانه پسر می ترسد و نژاد وی را برملا می کند.

چو بشنید تهمنه گفت جوان بترسید از آن نامور پهلوان
بدو گفت مادر که بشنو سخن بدین شادمان باش و تندی مکن
تو پور گو پیلتن رستمی ز دستان سامی و از نیرمی
(فردوسی، ج ۱/ ۴۶۸: ب ۱۶۸-۱۷۰)

تهمنه چون اصالت و نژاد سهراب را بر وی آشکار می کند، برای اثبات سخن خویش نامه‌ی رستم و نشان وی و یاقوت‌هایی را که هنگام زادن سهراب برای وی فرستاده بود، به سهراب نشان می دهد. سپس بر جان وی بیمناک است و او را اندرز می دهد که این راز را پنهان بدارد تا از کین افراسیاب در امان بماند. تهمنه هم چنین نگران این است که رستم سهراب را نزد خویش بخواند و او از رفتن سهراب غمگین شود، اما سهراب مادر را سرزنش می کند که نژادش را پنهان داشته است و به وی می گوید رستم را بر تخت ایران می نشانم و «ترا بانوی شهر ایران کنم» (فردوسی، ج ۱/ ۴۶۹: ب ۱۹۶).

پدر گرداند که توزین نشان شدستی سرافراز گردن کشان
همان‌گه بخواند ترا نزد خویش دل مادرت گردد از درد ریش
(فردوسی، ج ۱/ ۴۶۹: ب ۱۸۳-۱۸۷)

حالا که رستم رفته و سهراب به دنیا آمده، تهمنه تمام تلاش خویش را برای حفظ و نگه‌داری فرزند انجام می دهد؛ زیرا همان‌طور که او فکر می کرد سهراب چیزی از پدر کم ندارد. پس می تواند به جای رستم نیاز به امنیت تهمنه را بر آورده سازد. اما تهمنه همواره مضطرب و نگران آینده است. آینده‌ای که حداقل به دو دلیل می تواند زمینه‌ساز جدایی او از فرزندش باشد: ۱- کینه‌ی افراسیاب و ترس از کشتن فرزند چون یادگار رستم است؛ ۲- رجوع سهراب به پدر و تنها ماندن تهمنه. هر دوی این عوامل امنیت

تهمینه را تهدید می‌کنند. به نظر می‌رسد آن‌چه این سال‌ها باعث شده که تهمینه دوری از همسر را تحمل کند وجود فرزندی برومند و شجاع است که تمام این مدت وجود و حضور رستم را تداعی می‌کند. به عبارتی انرژی روانی در غیاب رستم صرف سهراب شده است.

هم‌چنین مشخصه‌هایی از عقده‌ی ژوکاست^۱ و عقده‌ی ناامنی^۲ را در شخصیت تهمینه می‌توان مشاهده کرد. رفتارهایی از تهمینه که نشان از تمایل زیاد او به حفظ سهراب در نزد خودش و تلاش برای جلوگیری از استقلال فرزند دارند، می‌تواند تحت تأثیر تسلط عقده‌ی ژوکاست بر شخصیت او باشند. این عقده در «بین زنان عبارت است از نیاز به حفظ پسر خود در نزد خویش و خاموش ساختن تمایل به استقلال و تمایل به اثبات مرد بودن پسر خود از طریق محبت افراطی» (موکی یلی^۳، ترجمه شجاع رضوی، ۱۳۷۴: ۲۹).

آن دسته از رفتارهایی که مبتنی بر بی‌اعتمادی و نگرانی از آینده، اعتماد به نفس پایین، دلواپسی و عدم تمایز بین رویدادهای ممکن و محتمل می‌باشند، می‌توان از تأثیرات عقده ناامنی برشمرد. «این عقده که در شکل خطیر خود به صورت روان‌نژندی اضطرابی در می‌آید، کلیه‌ی امکانات «من» را متزلزل می‌سازد و تا آن‌جا پیش می‌رود که به «برنامه» و رشد آتی آن لطمه می‌زند. در واقع آن‌چه پیش از همه جلب توجه می‌کند؛ بی‌اطمینانی از روی نگرانی، فقدان اعتماد به نفس و در آینده، دلواپسی به فردا صرف نظر از شرایط وجودی واقعی است... فرد نگران دارای این مشخصه است که از لحاظ ذهنی قادر نیست بین ممکن و محتمل تفاوت قایل شود؛ موضوعی که کلیه‌ی تعلقات او را غلط از آب درمی‌آورد و به تفکرات او، منطقی معیوب می‌بخشد» (موکی یلی، ترجمه شجاع رضوی، ۱۳۷۴: ۷۲-۷۳).

تهمینه با وجودی که نگران جان فرزند و دوری اوست، چون سهراب از مادر اسبی در خور خویش می‌خواهد از خوش حالی سر به آسمان می‌ساید از این‌که سهراب گردی است چون رستم. چون خبر کشته شدن سهراب به تهمینه رسید، جامه بر تن درید و گیسوان خود بکند و صورت خود را با ناخن خراشید و خاک بر سر ریخت. چنان از درد نالید که از هوش رفت. تغییر شکل یک ناراحتی روانی به شکل یک مشکل جسمانی از نظر فروید مکانیسم تبدیل نام دارد (کریمی، ۱۳۸۰: ۷۴)، که رفتار تهمینه در این جایانگر آن است.

به مادر خبر شد که سهراب گُرد	به تیغ پدر خسته گشت و بمرد
خروشید و جوشید و جامه درید	به زاری بر آن کودک نارسید
بزد چنگ و بدرید پیراهنش	درخشان شد آن لعل زیباتنش
برآورد بانگ و غریو و خروش	زمان تا زمان زوهمی رفت هوش
فرو برد ناخن دو دیده بکند	برآورد بالا در آتش فکند

۱. Jocaste Complex

۲. Insecurity Complex

۳. Roger Muki Yili

مر آن زلف چون تاب‌داده کمند به انگشت پیچید و از بُن بکند
همه خاک تیره به سر بر فکند به دندان ز بازوی خود گوشت کند
(فردوسی، ج ۱/ ۵۴۱-۵۴۳: ب ۱۶۰۹-۱۶۱۶)

چون به هوش آمد خود را در مرگ فرزند مقصّر می دانست که چرا خود با وی به سفر نرفته است. هم‌چنین گریه، علایم بدنی، احساس گناه، خشم و شرمندگی را می‌توان از علایم سوگ شدید تهمینه در نظر گرفت.

همی گفت کای جان مادر کنون کجایی سرشته به خاک و به خون
کنون من کرا گیرم اندر کنار که خواهد بُدن مر مرا غمگسار
چرا نامدم با تو اندر سفر که گشتی به گردان گیتی سمر ۳
مرا رستم از دور بشناختی ترا با من ای پور بنواختی
بینداختی تیغ آن سرفراز نکردی جگرگاهت ای پور باز
(فردوسی، ج ۱/ ۵۴۲-۵۴۳: ب ۱۶۱۹-۱۶۳۸)

تهمینه آن‌چه سهراب داشت، به درویش بخشید و خود سالی با درد و غم مویه کرد و گریست و سرانجام جدایی سهراب را تاب نیاورد و به سرای دیگر نزد سهراب رفت.

به هوش آمد و باز نالش گرفت بر آن پور کشته سگالش ۴ گرفت
به درویش داد این همه خواسته زر و سیم و اسپان آراسته
در خانه‌ها را سیه کرد پاک ز کاخ و رواقش برآورد خاک
پوشید پس جامه‌ی نیلگون همان نیلگون غرق گشته به خون
به روز و به شب مویه کرد و گریست پس مرگ سهراب سالی بزبست
سرانجام هم در غم او بمرد روانش بشد سوی سهراب گرد
(فردوسی، ج ۱/ ۵۴۳-۵۴۴: ب ۱۶۵۰-۱۶۶۵)

در تحلیل روان‌شناختی واکنش تهمینه به مرگ سهراب ابتدا سوگ تعریف می‌شود. «سوگ واکنشی طبیعی است همراه با اندوه شدید. سوگ در نتیجه‌ی عوامل زیر به وقوع می‌پیوندد: ۱- فقدان فردی که به لحاظ عاطفی به او وابسته بوده‌ایم؛ ۲- فقدان شی یا اشیای مادی؛ ۳- فقدان بخشی از خود؛ ۴- پایان مرحله‌ای از چرخه‌ی زندگی؛ ۵- رویدادی نظیر طلاق یا جدایی؛ ۶- فقدان عضوی از بدن یا یکی از حس‌ها مثلاً کوری یا کری؛ ۶- صدمه به بدن فرد که احتمالاً در اثر جراحی حاد مثل برداشتن پستان‌ها به وجود آمده باشد» (استوارت، ترجمه نوایی نژاد، ۱۳۸۶: ۲۱۷). هم‌چنین «از دیدگاه روان‌کاوی، سوگ یعنی شکستن پیوندها و روابط با شی از دست رفته از طریق واپس‌روی لیبیدو. فریاد دوره‌ای بین یک تا دو سال را برای فرایند سوگواری طبیعی تعیین نمود. فرایند بهبودی شش ماه پس از فقدان شروع

می‌شود» (استوارت، ترجمه نوابی نژاد، ۱۳۸۶: ۲۱۷).

سوگ مرضی دارای اشکال مختلفی می‌باشد که عبارتند از: «۱- سوگ بازداری شده: عدم بروز واکنش‌های سوگواری و یا بروز واکنش‌های تحریف شده؛ ۲- سوگ مزمن: واکنش‌های شدید سوگواری برای مدت طولانی به طول انجامد. این نوع سوگ در اثر عوامل زیر به وجود می‌آید: فقدان یا جدایی در دوران کودکی، عدم حمایت مؤثر، مرگ ناگهانی یا خشونت آمیز، از دست دادن فرزند؛ ۳- سوگ درنگیده (به تأخیر افتاده): واکنش‌های شدید سوگ بعداً رخ دهد» (استوارت، ترجمه نوابی نژاد، ۱۳۸۶: ۲۱۸-۲۱۹).

دلایل زیر نشان می‌دهد که بحران سوگ تهمینه به درستی حل نشده و او دچار سوگ مزمن از اشکال مختلف سوگ مرضی شده است.

۱- روان‌کاوی مدت زمان یک سوگواری طبیعی را بین یک تا دو سال در نظر گرفته حال آن که تهمینه یک سال پس از مرگ پسر می‌میرد.

۲- سوگ تهمینه از نوع سوگ مزمن از اشکال مختلف سوگ مرضی محسوب می‌شود. برای این که تهمینه برای مدت طولانی واکنش‌های شدید سوگواری را انجام می‌دهد. (به روز و به شب مویه کرد و گریست) دیگر این که تهمینه فرزند خویش را طی یک مرگ ناگهانی و خشونت آمیز از دست می‌دهد. تحلیل شخصیت گردآفرید بر پایه نظریه فروید^۱

گردآفرید دختر گزدهم و از زنان بی‌نظیر ایرانی در شاهنامه است که «زیبایی، رزم‌آوری، حیل‌سازی و زبان‌آوری را یک‌جا دارد» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۲۱۵). با وجودی که حضوری کوتاه در داستان رستم و سهراب دارد اما به خاطر زیبایی و جذابیت سهراب را مجذوب خود می‌کند. در لشکرکشی سهراب به دژ سپید، چون هجیر پهلوان نامدار ایرانی و سالار دژ اسیر می‌شود، گردآفرید از اسارت هجیر چنان ننگش می‌آید که خود در هیأت مردان به میدان رزم وارد می‌شود و هم‌اورد می‌طلبد، در حالی که گیسوان خود را در زیر زره پنهان می‌کند تا بدین گونه زنانگی خویش پنهان کند. در میدان جنگ نیز همچون مردان رزمی خواند نعره و هم‌اورد می‌طلبد:

زنی بود بر سان گردی سوار همیشه به جنگ اندرون نامدار
 کجا نام او بود گردآفرید که چون او به جنگ اندرون کس ندید
 چنان ننگش آمد ز کار هجیر که شد لاله برگش ۵ به کردار قیر
 پوشید درع سواران به جنگ نبود اندر آن کار جای درنگ
 نهان کرد گیسو به زیر زره بزد بر سر ترگ رومی گره
 (فردوسی، ج ۱/ ۴۷۶: پ ۳۱۰-۳۲۰)

از ایرانیان کسی پاسخ او نمی‌دهد، جز سهراب که خفتان می‌پوشد و در برابر گردآفرید قرار می‌گیرد. گردآفرید بر سهراب تیرباران می‌گیرد چنان که سهراب سپر بر سر می‌گیرد و جنگ آغاز می‌شود. در

۱. Sigmund Freud.

حین مبارزه سهراب کلاه خود گرد آفرید را از سرش برمی دارد و چون متوجه می شود او دخترست می گوید زنان ایرانی در جنگ این گونه اند، پس مردان چگونه اند. سپس با کمند گرد آفرید را اسیر می کند تا با خود به لشکرگاه برد. گرد آفرید که متوجه شیفتگی سهراب شده، با ترفند و حيله گری و به کار بردن جاذبه‌ی زنانه سهراب را راضی می کند تا بند از او بگشاید و با او به قلعه برود تا آن جا را تسلیم وی کند.

کنون من گشاده چنین روی و موی سپاه از تو گردد پراز گفت و گوی
 که با دختری او به دشت نبرد بدینسان به ابراندر آورد گرد
 نباید که چندین درنگ آورد کزین رزم بر خویش ننگ آورد
 نهانی بسازیم بهتر بود خرد داشتن کار مهتر بود
 (فروسی، ج ۱/۴۷۸: ب ۳۵۲-۳۶۱)

سهراب که شیفته زیبایی گرد آفرید شده، به راحتی فریب می خورد و با وی عنان در عنان روانه دژ می شوند. چون به در قلعه می رسند، دژبان در می گشاید و گرد آفرید با چالاکي به درون می رود و در به روی سهراب می بندد. گرد آفرید سپس از بالای قلعه به سهراب می گوید بیهوده در پای قلعه درنگ نکن چون نه می توانی قلعه را تسخیر کنی و نه می توانی مرا به دست آوری. «حیلتی که وی پس از گرفتار شدن به دست سهراب می زند و سخن طنز آمیز و تمسخر آمیزش بعد از رفتن به داخل دژ و در فرو بستن بر روی جوان ساده لوح که به اصطلاح «بروپی کارت» نشان دهنده‌ی گوشه‌ای از ظرافت‌های این چهره‌ی جذّاب است» (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۲۱۵).

بخندید بسیار گرد آفرید به باره بیامد سپه را بدید
 چو سهراب را دید بر پشت زین چنین گفت کای گرد توران زمین
 چرا رنجه گشتی چنین، باز گرد هم از آمدن هم زدشت نبرد
 (فردوسی، ج ۱/۴۷۹-۴۸۰: ب ۳۷۷-۳۹۴)

با توجه به حضور کم گرد آفرید در شاهنامه به نظر می آید در تصویر سازی که فردوسی از تظاهرات شخصیتی وی دارد بتوان رشک آلتی^۱ را در او مورد بررسی قرار داد. رشک آلتی از مراحل رشد روانی - جنسی فرد به شمار می آید که لازم است ابتدا مختصری پیرامون نظریه فروید بیان شود (فروید، ترجمه شجاع شفتی، ۱۳۷۶).

در این مبحث فروید سعی در تدوین منابع انگیزشی رفتار انسان دارد. این منبع انگیزش رفتار که در درون خود انسان قرار دارد به نام لیبدو یا انرژی روانی معروف است. فروید معتقد است که روان انسان صحنه‌ی ارتباط متقابل نیروهای عاطفی پویا است که آن را دیدگاه ژنتیک - پویا می نامد. این بدان معناست که نیروهای عاطفی ارتباط نزدیکی با نیروهای ژنتیک دارند. از نظر فروید، انرژی روانی عمدتاً انرژی غریزی است. این انرژی بیش تر همان انرژی وابسته به غرایز جنسی است که آن را لیبدو می نامد.

۱. penis envy.

لیبیدو نیرو محرکه‌ای است که انسان را به جنبش و تکاپو می‌اندازد و انرژی روانی اعمالی را مانند فکر کردن، ادراک، احساس و یادآوری تأمین می‌نماید. این اعمال روانی می‌توانند به صورت اعمال جسمانی ظاهر شوند. اعمال صادره از فرد و چگونگی شخصیت فرد، تابعی از نحوه‌ی توزیع انرژی روانی است. بنابراین برای این که شخصیت پایداری به وجود آید، به توزیع متعادلی از انرژی روانی در وجود انسان نیازمندیم (شفیع آبادی، ۱۳۸۵: ۴۲).

از نظر فروید همزمان با رشد کودک انرژی روانی (لیبیدو)^۱ در ناحیه‌ی خاصی از بدن تمرکز بیشتری می‌یابد که در رشد شخصیت و هدایت تکانه‌های جنسی نقش مهمی دارد. در هر مرحله از سیر تکامل روانی - جنسی احتمال بروز تعارض‌ها و کشمکش‌هایی وجود دارد که لازم است در همان مرحله حل و فصل شوند. در صورتی که در مرحله‌ای تعارض‌ها حل نشوند، مقداری انرژی روانی در آن مرحله تثبیت می‌شود که تأثیر زیادی بر تکوین شخصیت فرد دارد. کودک مراحل زیر را در جریان رشد روانی - جنسی خود به ترتیب طی می‌کند (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۲۴).

۱- مرحله دهانی^۲: در جریان اولین سال زندگی کودک، دهان منبع احساسات لذت‌بخش است. در این مرحله لیبیدو در اطراف حفره‌ی دهان متمرکز است. در این مرحله کودک هرچه را به دهان می‌برد، نشانگر این است که از نظر روانی به دیگران وابسته است و نیازمند توجه و مراقبت است و از ارتباط نزدیک و در آغوش گرفته شدن توسط مادر و دیگران لذت می‌برد. در این دوره طرز تلقی‌ها و نگرش‌های اولیه کودک در تعاملات اجتماعی تعیین‌کننده‌ی طرح تمام رفتارهای اجتماعی او در آینده است. بدین معنا، کودکی که در اثر کسب لذت فراوان در این مرحله تثبیت شده باشد، در بزرگسالی به دیگران وابسته است و به انجام اعمالی مانند خوردن، نوشیدن، سیگار کشیدن و پر حرفی که لذت‌های دهانی در آن‌ها نقش بیش‌تری دارد تمایل تر است. اما کودکی که در مرحله‌ی دهانی بیش‌تر با محرومیت مواجه بوده، احتمالاً در بزرگسالی بی‌اعتماد، بدبین، شکاک و پرخاشگر خواهد شد (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۲۵).

۲- مرحله مقعدی^۳: در خلال سال‌های دوم و سوم زندگی تمرکز لیبیدو به ناحیه مقعد انتقال می‌یابد. کودک با کسب توانایی کنترل ارادی بر ادرار و مدفوع خویش در می‌یابد که نگه‌داشتن و بیرون راندن مواد زاید از بدن می‌تواند لذت‌بخش باشد. در این دوره بین تمایل کودک به کسب لذت از راه دفع مواد زاید از یک سو و تمایل به رعایت مقررات اجتماعی و جلب نظر والدین از سوی دیگر تعارضی پدیدار شده که تحت عنوان تعارض مقعدی نامیده می‌شود. اگر کودک این دوره را با موفقیت سپری نکند، در برابر ناکامی ایجاد شده به دو صورت پاسخ می‌دهد. یکی این که برخلاف خواست والدین و عدم رعایت قیودات اجتماعی، ادرار و مدفوع خود را به دل خواه رها می‌سازد، دیگر این که با کنترل ادرار و مدفوع خویش انتظارات والدین را برآورده می‌سازد که این عمل هم برای او لذت‌بخش

۱. Libido.

۲. Oral stage.

۳. Anal stage.

می‌باشد (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۲۶).

۳- مرحله فالیک^۱ (آلتی): در حدود سال‌های چهارم و پنجم لیبدو در ناحیه اندام‌های تناسلی متمرکز می‌شود. هم‌چنین کودک متوجه لذت حاصل از تحریک و دست‌کاری اندام تناسلی خود می‌شود. در این دوره کودک درگیر کشمکش میان گرایش به تملک والد غیر هم‌جنس (عقده ادیپ^۲ در پسرها یا عقده الکترا^۳ در دخترها) و ترس از اخته شدن (اضطراب اختگی^۴) توسط والد هم‌جنس است. ترس کودک از اختگی سبب می‌شود که او تمایلات خویش را نسبت به والد غیر هم‌جنس سرکوب نماید و با والد هم‌جنس همانندسازی نماید، مکانیسمی که فروید از آن تحت عنوان همانندسازی دفاعی^۵ نام می‌برد. در صورتی که کودک موفق به همانندسازی با والد هم‌جنس خود نشود در مردان منجر به بروز «رفتار جبرانی افراطی» و در زنان موجب اتخاذ «نقش مردانه» می‌شود (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۲۶).

۴- مرحله نهفتگی^۶ (کمون): این مرحله که حدود شش تا دوازده سالگی کودک را به خود اختصاص می‌دهد، مرحله‌ای است که لیبدو در هیچ اندام خاصی متمرکز ندارد و کودک در یک حالت آرامش جنسی قرار دارد. این دوره که هم‌زمان با دوره‌ی ابتدایی است انرژی کودک صرف فعالیت‌های یادگیری و برقراری روابط اجتماعی با هم‌سالان می‌شود (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۲۷).

۵- مرحله تناسلی^۷: این مرحله که با بلوغ جنسی شروع شده و تا پیری ادامه دارد، لیبدو در دستگاه تناسلی متمرکز دارد. در این دوره نوجوان نسبت به جنس مخالف تمایل زیادی پیدا کرده و از روابط جنسی لذت می‌برد. در این مرحله فرد اقدام به ازدواج، تولید مثل و تشکیل خانواده می‌دهد (رحیمیان، ۱۳۸۱: ۲۸).

مرحله‌ی فالیک در پسرها تحت تأثیر اضطراب اختگی و دختران تحت تأثیر رشک آلتی قرار دارد. رشک آلتی که از تقلیل عشق و علاقه دختر نسبت به مادرش و افزایش تمایل و علاقه او نسبت به پدرش (والد مذکر) به وجود می‌آید مقدمه‌ی تشکیل عقده‌ی پیچیده‌تر و مبهم‌تر از عقده‌ی ادیپ در پسرها به نام عقده‌ی الکترا می‌باشد. عقده‌ی الکترا «از نظر فروید میل ناهشیار دختر بچه‌ها در خلال مرحله‌ی آلتی رشد روانی - جنسی (از سنین ۴ الی ۵ سالگی) نسبت به پدرانشان با میل به جابه‌جاسازی یا از بین بردن مادرانشان همراه است» (شولتز و شولتز، ترجمه کریمی و همکاران، ۱۳۸۴: ۹۶). بنابراین «رشک در دختران معمولاً به یکی از سه طریق زیر برطرف می‌شود: اول، روش انتقامی است که در آن دختر می‌کوشد علیه مرد اقدام کند، دوم، روش تحقق آرزوست که در آن دختر سعی می‌کند خود را به جای مرد بگذارد و سوم، همانندسازی با مادر است که در آن دختر فکر داشتن آلت مردانه را از سر بیرون می‌کند و با مادر همانندسازی می‌کند. این همانندسازی را که در آن دختر تمایل خود را نسبت به پدرش

۱. Phallic stage.

۲. Oedipus complex.

۳. Electra complex.

۴. Castration Anxiety.

۵. Defensive Identification.

۶. Latency stage

۷. Genital stage.

سرکوب می‌کند، همانندسازی دفاعی می‌نامند» (شفیع آبادی، ۱۳۸۵: ۴۷).
 به نظر می‌آید گردآفرید در برطرف سازی رشک آلتی خود به دوروش اول و دوم متوسل می‌شود. در ابتدا شکست و اسارت هجیر به عنوان پهلوان و سالار دژ سبب کاهش اعتماد گردآفرید به نوع مرد و ایجاد حس تنفر و احساس ننگ نسبت به هجیر می‌شود، ابتدایی‌ترین انگیزه‌ای که زمینه‌ی بیدارسازی رشک آلتی در گردآفرید را فراهم می‌سازد. با ویران شدن باور گردآفرید به قدرت مردانه و نیز کسب توانایی شناخت قابلیت‌های ویژه در خود، گردآفرید به این نتیجه می‌رسد که از راه شبیه‌سازی وضعیت ظاهری (پوشیدن کلاه خود و مخفی کردن موهایش) خود به مردان می‌تواند در ایفای نقش خود به عنوان یک مرد موفق باشد. به عبارتی او تفاوت ظاهری را تنها عامل تمیز بین مرد و زن قلمداد می‌کند، غافل از این که در رویارویی با سهراب از تکنیک‌های خاص زنانه مانند حيله و دلبری هم استفاده می‌کند. بنابراین در زمان مقابله با سهراب سعی دارد از راه دوم یعنی شبیه‌سازی خود به مرد آرزوی مرد شدن خود را محقق ساخته و بدین ترتیب با از بین بردن تفاوت‌های موجود بین مرد و زن بتواند بر علیه نمادهای مردی یعنی هجیر و سهراب اقدام نماید.

شاید بتوان گفت گردآفرید عقده دیگری با عنوان عقده دیان^۱ نیز دارد، که «آدلر بدان نام «اعتراض به جنس مذکر از سوی زن» داده است و کارن هورنای آن را «فرار از زنانگی» نامیده است. این امر حاصل دفاع من در برابر کهنتری اسناد داده شده به موقعیت زن بودن در اذهان عموم است. استتکاف از شرایط زنانه (مانند زنانگی، مادری، لوندی و ذوق‌های زنانه بنابر الگوهای فرهنگی) این زنان را بر آن می‌دارد تا هیأت‌های مردانه به خود بگیرند، لباس‌ها و دیگر پوشیدنی‌های مردانه به تن کنند و خواهان مسئولیت‌هایی باشند که خاص مردان است» (موکی یلی، ترجمه شجاع رضوی، ۱۳۷۴: ۸۸-۸۹). اما در نهایت که زن بودن گردآفرید برای سهراب بر ملا می‌شود، او چاره‌ای جز متوسل شدن به رفتارهای زنانه ندارد و با همین ویژگی زنانه است که رهایی خود از دست سهراب را محقق می‌سازد.

نتیجه‌گیری

در این گفتار شخصیت‌های گردآفرید و ته‌مینه که از شخصیت‌های مهم و کلیدی داستان رستم و سهراب به شمار می‌آیند، از دیدگاه نظریه روان‌کاوی فروید و روان‌کاوی جدید هورنای تحلیل و بررسی شده‌اند. در اصل هورنای بر خلاف تأکید روان‌کاوی فروید بر نقش غرایز در رشد شخصیت بر نقش عوامل اجتماعی در این زمینه تأکید دارد. بنابراین، ته‌مینه تلاشی شدید و اجباری در برآورده‌سازی نیاز به ایمنی و رهایی از اضطراب اساسی به کار می‌گیرد. ابتدا تصاحب رستم در قالب شریک زندگی مقتدر و در زمان فراق رستم، جایگزینی پسر (سهراب) به جای همسر. همچنین وجود همین اضطراب اساسی در ته‌مینه سبب عدم توفیق وی در گذر از مراحل سوگ شده که در نهایت به صورت مرگ زود هنگامش پس از سهراب می‌شود. فروید هم در نظریه‌اش با بیان نقش عقده‌ی الکترا در رشد شخصیت زن و در نتیجه شکل‌گیری فراخود ناقص در آن‌ها، بر شبیه‌سازی مردانه و یا روش‌های انتقامی زنان علیه مردان به

۱. Diane Complex.

عنوان مکانیسم دفاعی در زنان اشاره دارد. بر اساس این دیدگاه به نظر می‌رسد که گردآفرید با اعتراض به جنس مذکر از سوی زن (نبردش با سهراب) و به کارگیری تمامی حس انتقام و حيله‌گری‌اش تلاش دارد برتری خود را بر نوع مرد به اثبات برساند. به عبارتی دیگر گردآفرید هم به دلیل نارضایتی خود در روابط با جنس مذکر و مهم‌تر از آن فرار از نگاه دون مردانه علیه زن، می‌خواهد از زنانگی خود بگریزد، اگرچه حتی به قیمت نفی ویژگی‌های اصلی زنانه‌اش باشد. این در حالی است که در پایان با بازگشت به شخصیت واقعی خود (استفاده از ویژگی‌های زنانه) در نبرد توفیق بیش‌تری می‌یابد و بدین‌گونه با فریب سهراب رهایی خود را محقق می‌سازد.

منابع

- استوارت، ویلیام. دایره‌المعارف مشاوره، ترجمه: شکوه نوابی نژاد (۱۳۸۶). نشر علم: تهران، چ اول. امامی، نصرالله (۱۳۷۷). «مبانی و روش‌های نقد ادبی»، تهران: انتشارات جامی، چاپ اول. پاینده، حسین (۱۳۸۲). «رابطه هنر و ادبیات با روان‌کاوی»، کارنامه، شماره ۴۱. حمیدیان، سعید (۱۳۸۷). «درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی»، تهران: انتشارات ناهید، چاپ سوم. رحیمیان، حوریه بانو (۱۳۸۱). «نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی»، تهران: انتشارات مهرداد، چاپ دوم. شفیع آبادی، عبدالله (۱۳۸۵). «نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی»، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوازدهم. شولتز، دوان پی و سیدنی ال‌ن شولتز. نظریه‌های شخصیت. ترجمه یوسف کریمی و همکاران (۱۳۸۴). چ ۱۲. تهران: ارسباران. فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، جلد ۱، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی (۱۳۸۸). نشر قطره، تهران، چاپ دوم. فروید، زیگموند. «مطالعاتی بر روان‌شناسی فروید»، ترجمه: سعید شجاع شفتی (۱۳۷۶). تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم. کریمی، یوسف (۱۳۸۰). «روان‌شناسی شخصیت»، تهران: مؤسسه نشر ویرایش، چاپ هفتم. موکی یلی، روزه. «عقد‌های روانی»، ترجمه: محمدرضا شجاع رضوی (۱۳۷۴). مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات قدس رضوی، چاپ دوم.

Psychological Approach To The Female Character In Shahnameh

N. Davoudnia*
N. Sarraj Khoram **
A.K. Joula zadeh Ismaili***

Abstract

In general, there were about twenty women who played significant role in the Shahnameh, most of whom lived in the epic era. Among these women Tahmineh and Gordafarid could be mentioned since both were effective in the story of Rostam and Sohrab. This study was purposed to analyze these two characters, from the perspective of the Karen Horney and Sigmund Freud psychological approach. The findings of this research suggested that Tahmineh based on Horney's approach through extreme effort tried to overcome the need for safety and the basic anxiety by possessing Rastam as strong life partner. After Rostam death she retried to satisfy such needs by replacing Sohrab instead of Rostam. But with the death of Sohrab not only did not escape from her situation, but due to her failure to pass the stages of grief ultimately would faced early death. Gordafarid also seemed to be, according to Freud, her Electra complex caused incomplete formation of the super-ego, as a result of the use of simulation defense mechanism and women revenge against men trying to protest and overcome against male supremacy and to prove woman superiority. More importantly, she by fleeing the male chauvinist look against women tried to escape from their femininity, even though the price was the negation of the basic feminine features. However, at the end of a return to his true character (using the female characteristics) was more successful in battle.

Keywords: epic, Tahmineh, Gordafarid, female psychology.

*PhD in Persian Language and Literature, Instructor of Farhangian University, Dezful, Iran (corresponding author, email: n.davoudnia@yahoo.com)

**Assistance Professor, Department of Psychology, Dezful Branch, Islamic Azad University, Dezful, Iran (email: dr_sarraj@yahoo.com)

***M.A. in Guidance and Counsoltance, Dezful Training and Education Administration, Dezful, Iran (email: joulaali@yahoo.com)